

حدايقة الحقیقه



مجدود بن آدم سنائی غزنوی



مقدمه، تصحیح، تعلیقات و فهرست‌ها

دکتر محمد جعفر یاحقی دکتر سید مهدی زرقانی

استادان دانشگاه فردوسی مشهد

سرشناسه	: سنایی، مجدود بن آدم، ۹۱۷۳ - ۹۵۲۵ ق.
عنوان قراردادی	: حدیقة الحقیقة و شریعه الطریقة
عنوان و نام پدیدآور	: حدیقة الحقیقة/ [سنایی]، مقدمه، تصحیح، تعلیقات و فهرست هاشم محمد جعفر یاحقی، سید مهدی زرقانی.
مشخصات نشر	: تهران: نشر سخن، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	: ج. ۲.
شابک	: جلد اول. ۷-۸۹۷-۳۷۲-۹۷۸-۹۶۶ : ۱ ؛ جلد دوم. ۴-۸۹۸-۳۷۲-۹۷۸-۹۶۶ : ۲
	دوره ۱-۸۹۹-۳۷۲-۹۷۸-۹۶۶
وضعیت فهرست نویسی	: فیا
یادداشت	: کتابنامه.
یادداشت	: نمایه.
مندرجات	: ج. ۱. متن و بیت یاب. - ج. ۲. تعلیقات و فهرست ها.
موضوع	: شعر فارسی - قرن ۶ ق.
موضوع	: Persian poetry - 12th century
موضوع	: شعر عرفانی فارسی - قرن ۶ ق.
موضوع	: Sufi poetry, Persian - 12th century
شناسه افزوده	: یاحقی، محمد جعفر، ۱۳۲۶ - مقدمه نویسنده، مصحح
شناسه افزوده	: زرقانی، سید مهدی، ۱۳۴۹ - مقدمه نویسنده، مصحح
رده بندی کنگره	: PIR ۱۹۱۱ ۱۳۹۷
رده بندی دیویی	: ۸ تا ۱/۲۳
شماره کاتالانسی ملی	: ۵۱۵۶۶۱۰

حديقة الحقيقة

حديقة الحقيقة

مجدود بن آدم سنائی

مقدمه، تصحيح، تعليقات و فهرستها

دکتر محمد جعفر یاحقی

دکتر سید مهدی زرقانی

استادان دانشگاه فردوسی مشهد

جلد اول : متن و بیت یاب





انتشارات سخن

خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه،

خیابان وحید نظری، شماره ۴۸

فکس: ۶۶۴۶۳۸۷۵

www.sokhanpub.net

E.mail: info@sokhanpub.com

Telegram: @sokhanpub

Instagram: @sokhanpublication

Sorosh: @sokhanpub

حديقة الحقيقة

مجدود بن آدم سنائی

تصحیح، مقدمه، تعلیقات و فهرست‌ها

دکتر محمد جعفر یاحقی

دکتر سید مهدی زرقانی

صفحه آرایي: حسین تقفدی، محمد کاظم کاظمی

چاپ اول: پاییز ۱۳۹۷

لیتوگرافی: صدف

چاپ: مهارت

تیراژ: ۱۱۰۰ دوره

جهت دریافت کتاب در منزل یا محل کار خود با تلفنهای

۶۶۹۵۳۸۰۴ و ۶۶۹۵۳۸۰۵ تماس بگیرید.

پشتیبانی سایت / فروش آنلاین: ۶۶۹۵۲۹۹۶

۹	 دیباجة مصحفان
۱۱	 سنائی که بود؟
۱۲	 آثار سنائی
۱۳	 سنائی و کانون قدرت
۱۳	 سویه‌های شعر سنائی
۱۶	 تعالیم سنائی در مسیر تحوّل شعر فارسی
۱۷	 حذیقة الحقیقه
۲۰	 جایگاه حدیقه در مسیر شعر فارسی
۲۵	 شهرت حدیقه
۲۶	 سنائی و دیگران
۳۱	 احمد غزالی
۴۶	 سنائی و زبان فارسی
۴۷	 ضرب الامثال سنائی
۴۸	 تعبیرات سنائی
۵۱	 نسخه‌های حدیقه
۸۴	 کتابنامه دیباجة
۸۷	 متن حدیقة الحقیقة
۸۹	 مقدمه حدیقة الحقیقة و شریعة الطریقة
۹۷	 الباب الاول
۱۹۹	 الباب الثانی

الباب الثالث.....	٢٢١
الباب الرابع.....	٣٠٥
الباب الخامس.....	٤١٥
الباب السادس.....	٤٣٥
الباب السابع.....	٤٤٧
الباب الثامن.....	٥٠٣
الباب التاسع.....	٥٥٧
الباب العاشر.....	٦١٩
بيت ياب حديقه.....	٦٩١
تعليقات و فهرست ها.....	٨٩١
تعليقات مقّمه.....	٨٩٥
تعليقات باب اول.....	٩٠٣
تعليقات باب دوم.....	٩٩١
تعليقات باب سوم.....	١٠١٣
تعليقات باب چهارم.....	١١١٥
تعليقات باب پنجم.....	١٢٠٣
تعليقات باب ششم.....	١٢٢٥
تعليقات باب هفتم.....	١٢٣٣
تعليقات باب هشتم.....	١٢٦٧
تعليقات باب نهم.....	١٣٠٧
تعليقات باب دهم.....	١٣٥١
فهرست ها.....	١٤١٩
راهنمای تعليقات عام.....	١٤٢١
فهرست لغات و تركيبات.....	١٤٣٩
فهرست تعبيرات، مثل ها و مثل واره ها.....	١٤٩٩
نمايه عام.....	١٥٠١
عربيات.....	١٥٠٩
فهرست آيات قرآن.....	١٥١٣
فهرست احاديث.....	١٥١٧
کتاب نامه تعليقات.....	١٥١٩

به نام خردبخش بخردنواز

دیباچه مصححان

تصحیح دوباره و چندبارۀ کتابی که بارها با همت استادان صاحب‌نام و دانا در ادوار مختلف به چاپ رسیده و مورد اقبال و استقبال محققان صاحب‌نام واقع شده و براساس آن، آثار و کتاب‌های گران‌سنگی در عرصه‌های مختلف پدید آمده، کاری اگر نه ناممکن، که سخت دشوار و دور از انتظار و قرین گستاخی و اذعاست. وقتی همه کتاب‌ها با اطمینانی که به دانش و فضائل مصحح دارند، به چاپی ارجاع می‌دهند، وقتی ابیات و اشعار مشهور کتابی معروف براساس یک چاپ به‌خاطر سپرده می‌شود و در ذهن‌ها جا می‌افتد، وقتی قفسۀ کتابخانه‌ها و گاه کتاب‌فروشی‌ها از کتابی که بارها چاپ شده پُر می‌شود، به‌دست‌دادن چاپی با ضبط‌های متفاوت و دیگرگونه با مقاومت ذهنی جامعه ادبی مواجه می‌شود و دشوار بتوان به این‌زودی آن ذهنیت‌های جاافتاده و آن اعتمادها و اعتقادهای دگرگون کرد. تجربه‌ی یکی از ما (من یا حقی) از چاپ تاریخ بیهقی (۱۳۸۸) بعد از چاپ‌های ادیب و قیاض و مقاومتی که جامعه ادبی ما ظرف این چندسالی که از انتشار آن چاپ می‌گذرد دربرابر آن از خود به خرج داده و می‌دهند، دشواری این کار را بیش‌ازپیش به ما خاطرنشان می‌کند.

اینک چاپ جدید حدیقه سنائی با ترتیب و سیمایی متفاوت و ضبط‌هایی بعضاً نامأنوس منتشر می‌شود و یقین داریم همان مقاومت‌هایی که درمورد بیهقی می‌شد،

در مورد این چاپ از حدیقه هم صورت خواهد گرفت. اگر عبداللطیف عباسی را نادیده بگیریم، اگر از چاپ‌های هندی کتاب هم چشم فروپوشیم، اگر چاپ جدید محمّد روشن براساس نسخه کهن کابل را هم جدّی نگیریم، به هیچ وجه نمی‌توانیم مدّعی باشیم که سایه سنگین فضل و کمال و دانایی محمّدتقی مدرّس رضوی بر سر این چاپ، سنگینی نخواهد کرد. او که یک عمر با سنّانی زیست و آثار او را در روزگار خود در کمال آراستگی و با علم و آگاهی کامل تصحیح کرد و به چاپ رسانید و بعضاً بر آنها شرح و تعلیق و توضیح نوشت، حق داشت که سنّانی شناس همه دوران‌ها باشد و بزرگان با فضل و کمال و سنّانی شناسان دوره‌های بعد، از او به بزرگی یاد کنند.

آنچه ما را بر این امر، یعنی اقدام به تصحیح مجدّد حدیقه دلیر کرد، یکی زمان درازی بود که بر چاپ استاد مدرّس رضوی می‌گذشت؛ یعنی قریب هفتاد سال (چاپ اوّل این تصحیح به سال ۱۳۲۸ منتشر شده است). دو دیگر اینکه خود استاد مدرّس رضوی در مقدّمه چاپ دوم حدیقه (دانشگاه تهران، ۱۳۵۹، ص ۱) که آن هم قریب ۴۰ سال پیش نگاشته شده، خاطرنشان کرده که «از چاپ اوّل حدیقه‌الحقیقه، که از آثار معتبر عرفانی زبان و ادب فارسی است، بیش از سی سال می‌گذرد. با وجود آنکه در طول این مدّت، نسخه‌های تازه‌ای از این متن فراهم آمده بود و اهمّامی در تصحیح و مقابله مجدّد آن به کار رفته بود، ضعف قوّه باصره و علّت نابینایی، مجال بازبینی را از من سلب کرد. بدین جهت با تجدید چاپ کتاب بدین صورت رضایت دادم».

یعنی استاد مدرّس رضوی هم با امکاناتی که چهل سال پیش برای ایشان فراهم شده بود، تجدید نظر در این چاپ را ضرور دانسته و اهمّامی هم در این مسیر از خود نشان داده بوده است. لذا با اکراه به تجدید چاپ کتاب رضایت داده است؛ اگر قوّه باصره و علّت نابینایی به او مجال می‌داد، حتماً نتیجه این اهتمام امروز و طی این چهل سال در اختیار سنّانی‌پژوهان قرار می‌گرفت. دریغ که آن «تصحیح و مقابله مجدّد» روی چاپ به خود ندید که اگر می‌دید، امروز شاید نیازی به چاپ حاضر پیدا نمی‌شد. ما بایستی همیشه بر آنچه که از دست داده‌ایم، دریغ بخوریم!

سنائی که بود؟

شهر غزنین در آن سال‌ها که ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی در آن پا به عرصه هستی نهاد، یعنی در حوالی سال ۴۷۳ هـ. آوازه و شکوهی را که در دورهٔ اول حکومت غزنویان، به‌ویژه در روزگار محمود غزنوی داشت، به‌کلی از دست داده بود. دیگر نه از آن شاعرنوازی‌ها و زرباشی‌های عصر محمودی در آن خبری بود و نه از خوش‌گذرانی‌ها و نوش‌خواری‌های روزگار مسعود. از آن‌همه شکوه، در روزهایی که سنائی نوجوان در این شهر می‌بالید و دانش و معرفت می‌اندوخت، چیزی جز آن مقدار که برای دیدگان باز و دل‌های هوشیار عبرتی را بسنده باشد، برجای نمانده بود. اما نه آن دیدگان را همگان داشتند و نه در این دل‌ها برای هرکسی جایی برای پندگرفتن باز مانده بود.

تنها سنائی بود که از همان خردسالی دغدغه‌هایی سوزناک، از آن‌گونه که در ضمیر خیتام هم بود، خاطرش را می‌آشفست و ذهن و اندیشه‌اش را برای تحوّل درخور آدم‌های چیزآموخته و معرفت‌اندوخته آماده می‌کرد. البته سنائی هم، پس از شهرت در شاعری و کسب مهارت در این فن، یک‌چند به شیوهٔ زمانه، روی به دربارها نهاد و به‌ویژه در دستگاه غزنویان، پایگاه و احترامی به دست آورد و ستایش آنان گفت. اما این مرحله‌چندانی نپایید و وی در اثر آمادگی روحی و عاطفی خاصی که پیدا کرده بود، یک‌باره چنان از خواب غفلت بیدار شد که دیگر هیچ قرار و آرام نیافت و اگر ایمان به جهان دیگر و یقین به حیات جاودانی در وجودش نبود، چه پریشانی‌ها و کج‌اندیشی‌هایی که آفت جاننش نمی‌شد و چه بن‌بست‌ها و بی‌سرانجامی‌های خیتام‌واری که به سراغش نمی‌آمد!

سفرها و سیاحت‌های آفاقی و انفسی سنائی را نباید به‌عنوان یکی از علّت‌های تغییر حال و روزگار او از یاد برد. آن سفرها و سیاحت‌ها از ایّام جوانی او آغاز شده بود و طی آن، وی به شهرهای بلخ، سرخس، مرو، هرات و نیشابور رفت و مدّتی در آنجاها زیست و از خرمن دانش و معرفت سالکان و عارفان بزرگی که در آن شهرها می‌زیستند، بهره‌های بسیار برگرفت. طی همین سفرها بود که به زیارت مکه رفت و مسائل و مشکلات راه و اشتیاق خود برای رسیدن به کعبه را در قصیده‌ای شیوا بیان کرد. یادگارهای پُرارزش این سفر، مقداری از قصاید

و چکامه‌های خوب سنائی است که در خراسان گفته شده است و همچنین منظومه کارنامه بلخ که در شهر بلخ سروده شده است. سنائی وقتی پس از این سفرها به غزنین بازگشت، حتی خانه‌ای نداشت که در آن سامانی تازه بگیرد. نوشته‌اند که یکی از بزرگان شهر به نام احمد بن مسعود تیشه، به وی خانه‌ای بخشید و سنائی در آن، باقی عمر را در گوشه‌گیری و عزلت گذراند و هرچند دربار غزنوی همیشه آماده پذیرفتن وی بود، گوشه‌نشینی و تفکر و اندیشه در مسائل حکمی و عرفانی را بر شکوه دستگاه حکومت ترجیح داد. در همین دوره پربار است که به نظم و اتمام مثنوی حقیقة الحقیقه توفیق یافت. سنائی در ۵۲۹ هـ. زندگی را بدرود گفت و در زادگاه خود، غزنین، به خاک سپرده شد. آرامگاه او اینک در آن شهر، واقع در کشور افغانستان، زیارتگاه ادب‌دوستان و صاحب‌دلان است.

آثار سنائی

از سنائی خوشبختانه آثار زیادی بر جای مانده است. قصاید، غزلیات، قطعات و اشعار پراکنده‌ی وی در مجموعه‌ای به نام دیوان اشعار حکیم سنائی گرد آمده است. غیر از دیوان، آثار دیگر او عبارت است از:

- ۱- حقیقة الحقیقه که پس از این به تفصیل درباره آن سخن خواهیم گفت.
- ۲- سیرالعباد الی المعاد، شامل حدود هفتصد بیت که در سرخس سروده شده است و در آن، به طریق تمثیل از خلقت انسان و نفوس و عقل‌ها و موضوعات اخلاقی دیگر سخن رفته است. همه این مسائل را سنائی به طرز بدیعی به عالم رؤیا نسبت داده است. بعدها محققان میان این اثر و ارداویراف‌نامه، از یک طرف و کمدی الهی دانت و جاویدنامه اقبال لاهوری، از طرف دیگر به لحاظ طرح و ساختمان شباهت‌هایی یافته‌اند.
- طریق التحقیق، مثنوی دیگری بر وزن حقیقه که در سال ۵۲۸ هـ. تمام شده است.
- ۱- کارنامه بلخ که به هنگام توقف او در بلخ سروده شده و حدود پانصد بیت بیشتر نیست و مبنای آن بر مزاح و مطایبه است و به همین جهت، آن را مطایبه‌نامه هم گفته‌اند. موضوع این کتاب مدح پادشاه و بزرگان و لشکریان و برخی شاعران غزنین و هجو و مطایبه با دسته دیگری از افراد است و فواید اجتماعی آن قابل توجه است.

۲- مثنوی عشق‌نامه، که حدود هزار بیت دارد و پُر است از حقایق و معارف و مواعظ و حکم. علاوه بر اینها، منظومه‌هایی به نام *عقل‌نامه* و *تحریمه‌القلم* از سنائی در دست است که همه آنها را محمدتقی مدرّس رضوی، در مجموعه‌ای به نام *مثنوی‌های حکیم سنائی* در تهران چاپ کرده‌است (چاپ اوّل، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸).

۳- از سنائی نوشته‌ها و نامه‌هایی به نثر هم موجود است که تمامی آنها در کتابی با عنوان *مکاتیب ادبی سنائی* به چاپ رسیده‌است (به اهتمام و تصحیح و حواشی نذیر احمد، چاپ اوّل، تهران، کتاب فرزّان، ۱۳۶۲).

سنائی و کانون قدرت

اهمّیت سنائی چه در دوره اوّل حیاتش به‌عنوان شاعری مدیحه‌پرداز و چه در دوره دوم عمرش به‌عنوان حکیمی عارف، سبب شده‌است که در زمان حیات خود موردتوجّه امرا و پادشاهان، از سوی و فضلا و دانشمندان از سوی دیگر، قرار گیرد.

سنائی از شاهان غزنوی، مسعودبن ابراهیم و بهرام شاه‌بن مسعود و از سلاجقه، سلطان سنجر را مدح گفته و بعضی از کتاب‌های خود را به نام آنها کرده‌است. نام چند تن از وزیران و رجال دولت غزنوی هم در آثار وی آمده‌است. از آن جمله‌اند: طاهر بن علی، وزیر سلطان مسعودبن ابراهیم؛ قوام‌الدّین درگزینی، وزیر سنجر - که وقتی در سرخس به جست‌وجوی او برآمد، اما سنائی که در آن زمان از مصاحبت با اهل دنیا روی برتافته بود، وی را نپذیرفت - ابو محمد علی بن الحسن قایّنی، وزیر بهرام‌شاه؛ و خواجه احمد بن مسعود تیشه که به مناسبات دوستی او با سنائی پیش‌تر اشاره شد. به‌علاوه، سنائی با فضل بن یحیی بن صاعد هروی، معروف به «عارف زرگر» هم مشاعره و مکاتبه داشته و آن دو قصایدی برای یکدیگر فرستاده‌اند.

سویه‌های شعر سنائی

در شعر سنائی، دو شیوه کاملاً متفاوت و دو طرز فکر جداگانه دیده می‌شود که به دو مرحله از زندگانی او مربوط است: در مرحله نخست، سنائی را شاعری خوش‌گذران

و ستایش‌پرداز می‌بینیم که از شوخی و هزل و غزل‌گویی به شیوه پیشینیان و حتی آوردن کلمات زشت و نامناسب هم خودداری نمی‌کند. روح هزل و شوخ طبعی حتی در دوره دوم حیات وی هم دست از سر شعر او برنداشته است. شعرش در این دوره نخست، بیشتر از شاعران قدیم، به‌ویژه فرخی متأثر است و فکرش در حد همان شاعران مدیحه‌گوست که برای جاه و مال دنیا همه چیز را فدا می‌کنند. این دوره از عمر او که با دوره جوانی وی مقارن است، همه در کام‌جویی و عشرت‌طلبی و ستایشگری گذشت و نشانه‌های آن در دیوان وی کاملاً پیداست. اگر سنائی هم به‌مانند ناصر خسرو، از اشعار دوره اول زندگانی خود چشم می‌پوشید و حیات شعری خود را درواقع از این تولّد دوباره آغاز می‌کرد، چه بسا دیوان او یک‌دست‌تر از آنچه هست می‌بود.

اما با این تولّد دیگر که در میان‌سال‌ی او رخ داد، هرچند سنائی آدمی دیگر شد و در اندیشه‌اش تحوّلی عظیم آغاز گردید، از گذشته خود پاک‌تیرید و شاید به همین دلیل بود که دریغش می‌آمد از شعرهای پیشین خود چشم‌پوشد.

آن انقلاب درونی که در نیمه‌راه زندگی پیش پای وی را روشن کرد، هم شیوه فکری او را دگرگون ساخت و هم به سبک سخن او رنگی دیگر بخشید؛ به این معنی که در شعر او، زهد و وعظ و تحقیق و مضامین حکمت‌آمیز - که البته از چاشنی هزل و شوخ طبعی پاک به‌دور نبود - جای ستایش و وصف و غزل‌گویی و سبک‌سری را گرفت و به سخنش، عمق و تأثیر شگرف‌تری بخشید. این شیوه تازه که می‌توان آن را شیوه توأم با «زهد و تحقیق» نامید، عبارت بود از آوردن معانی پارسایی و توحید و عرفان در شعر که نعت پروردگار و بزرگان دین، ستایش قرآن و بیان آنچه مکارم اخلاق خوانده می‌شود نیز با آن درآمیخته بود. نکته سنجی‌هایی که در بیان همه این معانی در شعر سنائی دیده می‌شود، او را شاعری معنی‌آفرین و صاحب‌سبک نشان می‌دهد، که موفق شد طریق تازه‌ای در سخنوری ایجاد کند که بعدها به «شعر زهد» نامبردار گشت.

در این بخش از کلام وی، گاهی لحن ناصر خسرو به گوش می‌رسد، با این تفاوت که در شعر ناصر خسرو مایه حکمت قوی‌تر است و در سخن سنائی، مایه زهد و عرفان غلبه دارد. به علاوه، ساختمان شعر و زبان سنائی اغلب از آن ناصر خسرو نرم‌تر و رام‌تر

می‌نماید. سنائی در قصاید خود، به زهد و حکمت و مضامین اخلاقی روی آورد و در غزل به جای مضمون‌های عاشقانه و معنی‌های برخاسته از عشق ظاهری، به معانی عرفانی و الهامات ناشی از عشق به مبدأ هستی، یعنی خالق بی‌چون، پرداخت و با این کار، شعر فارسی را به تحوّل بزرگ رهنمون شد و چشم شاعران پس از خود را به روی دنیاها و قلمروهای ناشناخته‌ای باز کرد، به طوری که، پس از سنائی، سرودن اشعار زهدآمیز و پندآموز نزد بسیاری از شاعران معمول گردید و قالب غزل که از طریق عرفان به دنیای بی‌منتهای تازه‌ای دست یافته بود، گسترش و بالندگی بیشتری پیدا کرد و به تدریج با آمدن شاعران توانایی، مثل عطار و مولوی و سعدی، از نظر کمی و کیفی بر دیگر قالب‌های شعری و از آن جمله قصیده، برتری چشمگیری پیدا کرد.

غیر از زهد و حکمت و وعظ، قلندری نیز در پاره‌ای از اشعار سنائی به چشم می‌خورد. در این قلندریات او هم، رنگ شوخ طبعی و تلخ مزاجی غلبه دارد. در پاره‌ای از غزل‌های او، عشق ظاهری و واقعی به گونه‌ای در هم می‌آمیزد که گاه تفکیک و تمیز آن حتی برای آشنایان به سبک و شیوه سنائی چندان آسان نیست.

در بخشی از قطعات، سنائی را چنان شیفته و دل‌باخته اهل بیت و فضائل ائمه می‌بینیم که اگر از پاره‌ای قراین قطعی دیگر در شعر و زندگی او چشم بپوشیم، او را شاعری شیعی و محب اهل بیت می‌یابیم. همین امر سبب شده است که برخی وی را در زمره شاعران و مؤلفان شیعه قلمداد کنند. به هر حال، سنائی در بین قصیده‌سرایان فارسی از آن دسته شاعرانی است که شعر او سوای آنچه ستایشی و کم‌مایه است، پیامی خاص و هدفی روشن و معین دارد؛ پیامی که تکیه آن بر دعوت به درون‌بینی و پرهیز از ظاهرپرستی و دنیاپرستی است. هدف او مثل هدف بیشتر صوفیان صاحب‌درد، جست‌وجوی مسیر حق و نشان دادن آن به ره‌گم‌کردگان و بیهوده‌کاران است.^۱

۱. دیوان سنائی به تصحیح محمدتقی مدرّس رضوی در تهران چاپ شده است.

تعالیم سنائی در مسیر تحوّل شعر فارسی

دلایل زیادی وجود دارد که براساس آنها بتوانیم تاریخ شعر عرفانی را به دو دوره پیش و پس از سنائی تقسیم و او را به عنوان نقطه عطف معرفی کنیم. یکی مثلاً سرودن حدیقه است به عنوان نخستین اثر منظوم مفصلی که مفاهیم عرفانی را به صورتی گسترده وارد شعر فارسی کرد و بدین ترتیب راه تازه‌ای را پیش روی شاعران عارف و عارفان شاعر قرار داد تا شعر فارسی در مراحل بعدی به خلق آثار شگرفی در این مسیر، مانند مثنوی‌های عطار و مولانا و شبستری و لاهیجی و جامی و دیگران نایل آمد. در این مسیر پُربرکت، حدیقه سنائی پیش‌قراول و زمامدار است.

اگر قرار باشد نقش سنائی را در سنت قصیده‌سرایی فارسی تحلیل کنیم، نیز می‌توان باز همان قاعده را تکرار کرد: تاریخ قصیده کلاسیک فارسی را می‌توان به دو دوره پیش و پس از سنائی تقسیم کرد؛ چون او بود که برای نخستین بار مضامین صوفیانه را به شکل گسترده، وارد این قالب ادبی کرد. هرچند پیش از وی، کسانی مثل ناصر خسرو و فرآیند تحوّل قصیده فارسی را آغاز کرده بودند و آن را از محیط دربار به حوزه زهدیات کشانده بودند، اما تا آنجا که به مضامین عرفانی در قصیده مربوط می‌شود، سنائی نخستین چهره شاخص است. در دیوان او، سه گونه قصیده قابل تشخیص است: نخست قصاید سنتی که از جهت ساختمان، دارای چهار رکن مرسوم هستند و از نظر درون‌مایه نیز در شمار همان ستایش‌های سنتی قرار می‌گیرد. دوم، قصاید بینابین که در ساختار آن، تغییراتی ایجاد شده و پیش از سنائی در شعر کسانی، مثل منوچهری و امیرمعزی هم تجربه شده است. تا اینجا سنائی تشخیص و تمایزی ندارد.

اما قصاید گروه سوم در دیوان او، آنها هستند که هم ساختمان قصیده تغییر کرده و هم درون‌مایه‌های عرفانی، دینی، اخلاقی، انتقادی و قلندری، زمینه معنایی - عاطفی شعر را تشکیل می‌دهند و بیشترین قصاید او هم از این دسته هستند (زرقانی، مهدوی و غریب، ۱۳۹۴). این قصاید است که نقش او را به عنوان بنیان‌گذار قصیده عرفانی در تاریخ شعر فارسی تثبیت می‌کند. سنائی در غزل هم، یک نقطه عطف است. هرچند بودند شاعران عارفی، مثل ابوذری بوزجانی که پیش از وی، تجارب عرفانی خود را در

قلب غزل ارائه داده بودند، اما این سروده‌های پراکنده چندان و چنان تعیین‌کننده نیست که بتوان شاعر آنها را واضح بوطیقای غزل عرفانی به‌شمار آورد. این صفت تنها شایسته سنائی است. تبار بسیاری از شگردها و تمهیداتی را که در غزل‌های عطار، مولوی، حافظ و دیگر عارفان مشاهده می‌شود، باید در دیوان غزلیات سنائی سراغ گرفت. سیرالعباد اما داستان جداگانه‌ای دارد. نوشتن و سرودن داستان‌های سمبلیک پیش از سنائی متداول بود، اما در عارفانه‌های سمبلیک منظوم، این مثنوی یک نقطه عطف است. بررسی همه جوانب شعر و اندیشه سنائی مجال گسترده‌تری می‌طلبد. در این مقدمه، بیشتر به اهمیت کار سنائی در حدیقه خواهیم پرداخت.

حدیقه الحقیقه

حدیقه الحقیقه چنان که گفتیم، مهم‌ترین اثر حکیم سنائی غزنوی است. مسئله مهم باب‌های حدیقه و ارتباط میان آنهاست. تفاوت نظم باب‌بندی در نسخه‌های مختلف حدیقه از یک طرف و محتوای باب‌ها از دیگر سو ثابت می‌کند که هیچ ارتباط مشخصی در باب‌بندی فعلی اعم از ترتیب و تعداد وجود ندارد. اگر همین صورت فعلی را از باب آخر به طرف باب اول تنظیم کنیم یا اینکه جای باب‌های فعلی آن را تغییر دهیم، هیچ اشکالی پیش نخواهد آمد و این بدان معناست که ترتیب باب‌ها تابع نظم معناداری نیست. حتی یک گام از این جلوتر هم می‌توان رفت و گفت میان بسیاری از بخش‌های ابواب مختلف نیز ارتباط منظمی وجود ندارد. درست به همین علت است که یک حکایت خاص در یکی از نسخه‌های خطی در باب اول آمده و در نسخه دیگری، مثلاً در باب سوم؛ یا حتی چند بیت که مضمون واحدی دارند در یک نسخه در باب سوم آمده و در نسخه دیگر، فی‌المثل در باب هفتم. بنابراین نمی‌توان تصور کرد که حدیقه هم مثل مثنوی‌های عطار و مولوی، از نقطه مشخصی آغاز شده و با ترتیب خاصی به نقطه پایانی رسیده است.

حدیقه نظم دائرةالمعارفی دارد. بدین معنا که مجموعه سروده‌های سنائی در وزن فاعلاتن مفاعیلن فع‌لن و در موضوعات مختلف است. این طور نیست که شاعر طرحی

از پیش‌اندیشیده پیش چشم داشته یا حتی موضوعات خاصی را برای تدوین مثنوی‌ای به نام حدیقه در نظر گرفته باشد. حتی دلیل آشکاری وجود ندارد که عنوان اثر را خود او برگزیده باشد و به همین علت، در نسخه‌های مختلف به نام‌های مختلف نامیده شده است. غیر از باب اول که در توحید است و باب دوم که در کلام‌الله و بابی که به ستایش پرداخته، بقیه باب‌ها از اول تا فرجام بر یک موضوع متمرکز نیست. خصلت دائرةالمعارفی حدیقه را وقتی درمی‌یابیم که ببینیم او در این اثر ظاهراً عرفانی به موضوعاتی، نظیر تعبیر خواب، ستاره‌شناسی، مرض‌شناسی و داروشناسی پرداخته؛ بدون اینکه خواننده بداند چه ارتباطی میان این مفاهیم با عرفان و تصوّف وجود دارد.

حدیقه از جهت ساختمان اثر عبارت است از مجموعه پاره‌سروده‌های سنائی در موضوعات مختلف و در وزنی واحد که بیشتر قسمت‌های آن را مباحث اخلاقی، کلامی و عرفانی به خود اختصاص داده است. واحد متنی حدیقه بیت یا باب یا مدخل نیست، «بند» است. بدین ترتیب که هرچند بیت این مثنوی، درباره یک موضوع جزئی است که ما آن را به‌طور قراردادی «بند» می‌نامیم. رابطه بندها در برخی مباحث و ابواب زیاد است و در برخی اندک، اما نمی‌توان واحدی بزرگ‌تر یا کوچک‌تر از بند را برای این اثر در نظر گرفت. ترتیب این بندها هم در همه نسخه‌ها یکسان نیست؛ مثلاً ممکن است بند خاصی در یک نسخه در باب سوم باشد و در نسخه دیگری در باب چهارم. این خاصیت متن است، نه نقطه ضعف یا قوت آن. شاید همین ویژگی سبب شده که واعظان و سخنوران در منابع، از این اثر بتوانند بسیار بهره بگیرند.

مسئله دیگر تضادهای مفهومی در حدیقه است. خواننده این مثنوی در موارد بسیاری میان بندهای متن، تضادهای مفهومی می‌بیند. مثلاً در یک بند، عقل را تا اعلایین برکشیده و آن را «سایه خدا» و برترین برگزیده‌ها معرفی می‌کند و در بند دیگری از «عقل تڑهات‌اندیش» سخن می‌گوید که «عقیله» و پابندی است. در جایی، اشعری است و در جای دیگری، دیدگاه‌های معتزلی را ترجیح می‌دهد. این وضعیت چندان در حدیقه گسترش یافته که حتی براساس سروده‌های متن، نمی‌توان او را از نگاه مذهبی شیعه یا اهل سنت معرفی کرد؛ چون علاوه بر مدح خلفا که مرسوم بوده است، درباره امامان شیعه

و پیشوایان فقه اهل سنت نیز ستایش‌ها دارد و خواننده را در نقطه تعلیقی قرار می‌دهد که نمی‌تواند تشخیص دهد او به کدام مذهب گرایش دارد.

در مواجهه با فلسفه نیز همین وضعیت را می‌بینیم: او از یک سوفیلسوفان سنانی را «هوس‌گویان یونانی» (البته در دیوان) می‌خواند و اساساً به پیروی از غزالی، نظر مثبتی نسبت به فلسفه ارسطویی ندارد و از سوی دیگر، در حدیقه مرتب از مفاهیم فلسفی بهره می‌برد. دو گرایش «ستایش و زهد» را هم بر این بیفزاید. ستایش و زهد دو نقطه مقابل یکدیگرند؛ یکی معطوف به دنیا است و دیگری معطوف به ترک دنیا. چطور می‌توان پذیرفت شاعری که کلمه کلیدی اثرش «زهد» است، یک باب حدیقه را که طولانی‌ترین باب آن هم هست، به ستایش اصحاب قدرت اختصاص دهد؟ یک پاسخ این است که بگوییم سنانی در این بخش می‌خواسته تلخی پند و اندرز را با چاشنی مدح برطرف کند و این باب درواقع مدح خالص نیست، مدح همراه پند و اندرز است. حتی اگر همین استدلال را بیاوریم، باز هم تعداد ابیات ستایشی حدیقه و نیز نوع ستایش‌های او به گونه‌ای نیست که بتوانیم ستایشگری را از ساحت سراینده حدیقه دور نگه داریم.

بنابراین یک لایه شخصیت شاعری او در این مثنوی عرفانی، ستایش است. در این صورت، رابطه متضاد زهد و ستایش در حدیقه همچنان محل تأمل خواهد بود. همین ویژگی در آثار نظامی گنجوی هم دیده می‌شود.

مسئله این است که چطور می‌توان گردآمدن این امور متضاد را در مثنوی عظیم حدیقه توجیه کرد؟ پاسخ را باید در بافت اجتماعی سراغ جست که سنانی در آن می‌زیسته است. او شاعر دوره گذار است و بهتر از هرکس دیگری توانسته ویژگی‌های دوره گذار را درونی و به نشانه‌های زبانی تبدیل کند. آثار سنانی و به خصوص حدیقه، بهترین نمونه کدگذاری دوره گذار در قالب نشانه‌های زبانی است. یک طرف این گذار، قرن چهارم و پنجم است که در آن ارسطوگرایی، فلسفه‌گرایی، دنیاگرایی، واقع‌گرایی غلبه دارد و سویه دیگر قرن ششم به بعد است که ارسطوستیزی، فلسفه‌ستیزی، دنیاستیزی و متافیزیک‌گرایی غلبه یافته است. سنانی درست در میانه این دو وضعیت متضاد ایستاده و این گذار از وضعیت پیشین به پسین را در آثارش نمادینه و نهادینه کرده است. اگر روزگار پیش و پس از سنانی، ویژگی‌های

متضاد دارد و دوره زندگی او در حال عبور از این دو قطب متضاد سپری شده است، خیلی طبیعی است که همین وضعیت بیرونی در قالب نشانه‌های زبانی در آثار وی بازنمایی شده باشد. تضاد ویژگی دوره گذار است و سنائی این تضاد را از جهان بیرون به داخل اثر خویش منتقل کرده است. بدین ترتیب این تضاد نه تنها نقطه ضعف اثر او نیست، بلکه نقطه قوت آن نیز هست و آنها که سعی دارند تضاد مذکور را برطرف نمایند، عملاً سعی‌شان مصروف خواهد شد به فروکاستن وضعیت دوقطبی حدیقه به یکی از دو قطب.

جایگاه حدیقه در مسیر شعر فارسی

حدیقه الحقیقه و طریقه الشریعه که در واپسین سال‌های حیات شاعر به نظم درآمده (به احتمال زیاد بین سال‌های ۵۲۷ تا ۵۲۹ هـ.)، نامی است که از نام منتخب خود سنائی، یعنی *الحدیقه فی الحقیقه و الشریعه فی الطریقه* (سنائی، ۱۳۵۹، ص ۱۷) گرفته شده که خود به این منظومه بدیع داده و بعدها به این نامبردار شده است. محمد بن علی رفاء که کار گردآوری حدیقه را به دستور سلطان بهرامشاه، اندکی پس از درگذشت سنائی آغاز کرده (دبروین، ۱۳۷۸، ص ۲۹۵) و بر آن مقدمه نوشته، یکی از نام‌های کتاب را «فخری‌نامه» گفته که به مناسبت لقب بهرامشاه، یعنی فخرالدوله به این نام نامیده شده است (سنائی، ۱۳۵۹، مقدمه، ص لا). عبداللطیف عباسی فخری‌نامه را نام پارسی حدیقه الحقیقه دانسته، اما مولانا جلال‌الدین در مثنوی، از آن به الهی‌نامه یاد کرده است:

حدیقه هرچه باشد و هر صورتی که داشته باشد، آخرین اثر شاعر و بنابراین عصاره و چکیده آراء و اندیشه‌های اوست. تلاش‌های فکری سنائی در دیگر آثار او، صورت نهایی خود را در حدیقه پیدا کرده است؛ بنابراین این اثر از این جهت هم قابل تحقیق است. آخرین صورت‌بندی وی را از مفاهیم کلیدی، مثل خدا، انسان، زندگی، متافیزیک و مفاهیم عرفانی، کلامی و اخلاقی در نظری می‌توان در همین اثر سراغ گرفت. خدای سنائی در حدیقه، شبیه تصویر و تصوّر خدا در آثار غزالی است؛ خدایی قاهر و شریعت‌مآب با صفت بارز قهاریت. هرچند استعاره‌هایی نظیر «مادر» و «دایه» نیز

برای ترسیم شخصیت خدا مورد استفاده قرار گرفته، اما در مجموع، صفت غالب این خدا «قهاریت و جباریت» است تا رحمانیت. عکس این ماجرا را در معشوق ازلی غزلیات او می‌توان دید و حدیقه و غزلیات از این جهت یکدیگر را به تعادل می‌رسانند. انسان بازنمایی شده در حدیقه نیز ستیز با جسم و پرورش روح را اساس قرار داده است. تقابل روح و جسم در حدیقه به گونه‌ای است که رفاه یکی در گرو ریاضت دیگری است؛ برای رسیدن به کمال روحانی، باید از لذت‌های جسمانی گذشت. این اصل ساده مبنای تمام بایدها و نبایدهای سنائی درباره وضعیت انسان در دنیاست.

زندگی در حدیقه عبارت است از عبور در مسیری که شریعت محمدی برای آدمی مشخص کرده است؛ آن هم شریعت به روایت زاهدی سخت‌گیر که حتی داشتن مال حلال را فقط تاحدی مجاز می‌شمارد که برای «زاد عالم حی» ضروری است و بیشتر از آن را مانند آبی می‌داند که به درون کشتی راه یافته و آن را غرق می‌کند.

اگر بخواهیم دو کلمه کلیدی برای مجموعه بایدها و نبایدهای سنائی پیدا کنیم، یکی «زهد» است و دیگری «معرفت» که اولی به جانب عملی زندگی و دومی به فعالیت‌های شناختی انسان مربوط می‌شود. انسان حدیقه همان ایده‌آلی را در زندگی مد نظر قرار داده که در منظومه صوفیانه ما دیده می‌شود: زیستی مبتنی بر زهد.

درباره ابعاد مختلف زهد باید در فرصت دیگری سخن بگوییم، اما این مقدار گفتنی است که این زهد به رغم سختی و رنج فراوانی که برای جسم به همراه دارد، ملال‌آور نیست. تأکید سراینده حدیقه بر عمل است و نه نظر. هم از این جهت، به هیچ‌روی خود را مقید نمی‌کند که به گفت‌وگو درباره مسائل پیچیده نظری و متافیزیک وارد شود. متافیزیک برای او مسئله بسیار ساده و قابل درکی است. از مرور آیات، می‌توان به وجود خالق پی برد و از اینکه نعمت‌های فراوانی در اطراف ما وجود دارد، می‌توان دریافت که خالق مهربان و حکیمی هست. او متافیزیک را تا سطح محسوسات اطراف ما، عینی و ملموس می‌کند. بهشت و جهنم و خدا و فرشته در این مثنوی آن قدر دم‌دست و عینی و پیش چشم هستند که می‌توان با آنها زندگی کرد. حتی وقتی درباره مفاهیمی که تبار فلسفی دارند، مثل عقل کل و نفس کل، سخن می‌گوید، باز هم تصویری که از آنها ارائه می‌دهد، کاملاً دیداری

و درک کردنی است؛ آنها مانند پدر و مادر هستند و ما فرزندان‌شان. اینها همه بدان جهت است که مخاطب فرضی وی، توده‌هایی هستند که نه دل و دماغ پرداختن به اعیان ثابت و عقول عشره را دارند و نه قدرت درک آنها را. سنائی برای مردم شعر می‌گوید و متافیزیک را با همه دوردستی و انتزاعی بودنش تا سطح زندگی آنها پایین می‌آورد.

متافیزیک در آثار سنائی از آسمان به زمین می‌آید. کلام هم یکی از محورهای اصلی حدیقه هست، اما حتی مفاهیم مدرسه‌ای و تودرتوی کلامی نیز در حدیقه به زبانی ساده بیان شده است. وقتی درباره صفات و ذات خدا یا قدیم بودن کلام الله سخن می‌گوید، آن قدر مطلب را ساده‌سازی می‌کند که مخاطب عامی نیز متوجه مقصود او می‌شود. حدیقه یک اثر شدیداً مخاطب‌محور است و کاملاً معلوم است که وی در سرودن، پیوسته مخاطب فرضی را که توده مردم بودند، پیش چشم دارد.

اخلاق حدیقه بر این اصل دوگانه استوار است: تصوّف شریعت‌مدار. هم از این روی برای خواننده امروزی، سنگین و دست‌نیافتنی به نظر می‌آید. او خود مردی جدّی است که زندگی را بسیار جدّی گرفته است و همین امر سبب شده که در طراحی اخلاق عملی، جانب جدّی زندگی را برجسته کند و از جانب شوخی و مزاح فاصله بگیرد. طنزهای گاه‌به‌گاهی و اندک‌و‌نشان می‌دهد که اگر می‌خواست به زنگ تفریح حیات آدمی بیشتر توجه کند، توانایی فراوانی در خلق صحنه‌های دلکش داشت، اما حتی طنزهای خیلی زود به خدمت همان اخلاق صوفیانه درمی‌آید و خواننده در پس خنده‌ای کوتاه، به فکری عمیق و جدّی فرو می‌رود. به همین علت هم هست که شادی و لذّت در حدیقه بسیار کم‌جان است و در عوض، حرکت بر گردنه‌های نفس‌گیر و جانکاه زندگی زاهدانه برای رسیدن به قلّه کمال، همه‌جا حضور دارد. خواننده انتظار دارد در باب ستایش‌های حدیقه، نفس راحتی بکشد و بتواند گوشه‌ای بنشیند و از زیبایی حور و قصور دربار لذّت ببرد، اما آنجا هم باز قدرت جنگاوری و زور بازوی شاه است با استعاره‌هایی خیلی زیبا، اما برگرفته از فضا‌های جدّی و خشن حیات آدمی. چنین است که وقتی به پایان حدیقه می‌رسی، ردّ تازیانه‌های سلوک را بر گردۀ خویش حس می‌کنی. بلاغت حدیقه را باید در قدرت فراوان شاعر در تمثیل‌سازی، تصویرسازی و ترکیب‌سازی وی سراغ جست. سنائی ذهن داستان‌پرداز ندارد. تعداد اندک حکایت‌های

وی از یک سو و سطح نازل همان حکایت‌ها از سوی دیگر، ثابت می‌کند که هنر او را باید در جای دیگری جست. در مقابل، تمثیل‌سازی او برای بیان مفاهیم پیچیده بسیار زیباست. گویا شاعر به این نتیجه رسیده که تمثیل بهترین راه تبیین مفاهیم پیچیده کلامی برای مخاطبی است که دانش و حال و حوصله در پیچیدن به مسائل کلامی را ندارد.

تعداد تمثیل‌های او در حدیقه چندان هست که آن را بتوان یک ویژگی سبکی به‌شمار آورد، اما قدرت تصویرسازی‌اش را باید به‌خصوص در بخش مربوط به ستایش‌های حدیقه سراغ جست. آنجا او دغدغه مخاطب عامه را ندارد و قدرت شاعری‌اش را به رخ خواننده می‌کشد. گویا همه توانایی تصویرپردازی‌اش در مباحث کلامی و عرفانی و اخلاقی حدیقه، یک‌باره در مدیحه‌ها آزاد می‌شود. ایماژهای تازه و ابتکاری وی چندان زیاد و چنان زیباست که می‌توان در تحقیق مستقلی بدان پرداخت. قدرت ترکیب‌سازی وی که باز هم بدان خواهیم پرداخت، میزان تسلط وی را بر زبان فارسی نشان می‌دهد. بسیاری از ترکیبات هست که وی برای نخستین بار آنها را ساخته است. بررسی شاهد مثال‌هایی که در لغت‌نامه دهخدا از سنائی آمده، میزان تسلط وی را در این بخش آشکار می‌کند. وقتی وزن پُربیع و خم حدیقه را در مقایسه با وزن روان مثنوی و ایجاز فوق‌العاده او در طرح مضمون‌ها و موضوعات عرفانی را کنار بلاغت تصویر، مهارت در تمثیل‌سازی و قدرت در ترکیب‌سازی وی می‌نشانیم، این پرسش به ذهن متبادر می‌شود که چرا او از این بلاغت سنگین، برای بیان مفاهیم پیچیده عرفانی استفاده کرده است؟ آیا خواسته از طریق گزینش روش‌های دشوار، میزان قدرت خودش را در زبان‌آوری به رخ خواننده بکشد؟

حضور مستمر و اثرگذار سنائی در آثار دیگران که از جهت مخاطب‌شناسی اهمیت زیادی دارد، از همان قرن ششم شروع شده و تا قرن دهم، سیر تصاعدی دارد. حتی اگر بیتی که مولانا خود را «از پی سنائی و عطار» می‌داند، واقعاً از او نباشد، تصویر روشنی از میزان تأثیرگذاری حکیم غزنه بر سنت عرفانی پس از خودش را پیش روی ما قرار می‌دهد. بحارالحقیقه، سوانح‌العشاق، رساله عینیّه، تمهیدات، لوائح و نامه‌های عین‌القضاة، مقامات ژنده‌پیل، شرح شطحیات، عبر‌العاشقین، اسرارالتوحید، مرصادالعباد، مرمرات اسدی، معارف ترمذی، فیه مافیه، مقالات شمس، معارف بهاء‌ولد، مجالس سبغه،

کشف الحقایق، مصباح الهدایه، مرآت المحققین، العروة لاهل الخلوة، مصنفات سمنانی، نزهه الارواح از جمله آثار عرفانی است که به ابیاتی از سنائی استشهد کرده‌اند. به همین مقدار و شاید کمی بیشتر، حضور او را در ژانر تاریخی و در آثار مثل تاریخ الوزرا، عقد العلی، راحة الصدور، تاج المآثر، تاریخ جهانگشا، طبقات ناصری، تاریخ شاهی، زبدة التواریخ، جامع التواریخ، المعجم فی آثار ملوک العجم، سمط العلی، تاریخ بناکتی، تاریخ گزیده، تاریخ نامه هرات، تاریخ سلاجقه، تجارب السلف، مجمع الانساب، مواهب الهی، ظفرنامه، منتخب التواریخ، زبدة التواریخ، مطلع سعدین، روضات الجنات، حبیب السیر، تاریخ نگارستان، تاریخ جهان آرا، احسن التواریخ و خلاصة التواریخ می‌توان سراغ گرفت. منابع زندگی‌نامه‌ای را هم می‌توانیم به این روایت‌های تاریخی بیفزاییم، در این صورت عدد آثار که به ابیات او استشهد جسته‌اند، بیشتر هم می‌شود: بیان الحقایق، لطایف الحقایق، اسنله و اجوبه رشیدی، فردوس المرشده، نفحات الانس، تذکرة الشعرا، ریاض الافکار، تذکرة شاه‌ها مناسب و خلاصة الاشعار بخشی از آثار سرگذشت‌نامه است که به ابیاتی از سنائی استشهد جسته‌اند. علاوه بر اینها، رد پای اشعار سنائی را در ژانرهای داستانی و در آثار نظیر کلیله و دمنه، روضة العقول، سندبادنامه، راحة الارواح، داراب‌نامه بیغمی و انوار سهیلی هم می‌توان مشاهده کرد. مسئله به همین جا ختم نمی‌شود و در کتب علوم ادبی، نظیر المعجم شمس قیس، صحاح الفرس و بدایع الافکار نیز می‌توان حضور سنائی را مشاهده کرد؛ چنان‌که سایه او بر سر ژانر تفسیری نیز افتاده است: مصابیح القلوب، کشف الاسرار، جواهر التفسیر، حدائق الحقایق و مواهب علیه بعضی از این‌گونه آثار هستند. گسترده‌گی قلمرو جغرافیایی او نیز ژانرهای ترسلی (مانند: نامه‌های وطواط و التوسل الی الترسل و منشآت میبدی)، سیاسی (مانند: اغراض السياسة، آداب الحرب و الشجاعة، تحفة الملوک، اخلاق الاشراف، ذخیره الملوک و دستور الجمهور) قابل توجه است.

یک مرور شتاب‌زده بر آثار فوق نشان می‌دهد که قلمرو معنوی او از خراسان بزرگ (احمد جام) آغاز شده و تا شهرهای هم‌جوار، مثل سمنان (احمدبن محمد بیابانکی)، کرمان (شاه نعمت‌الله ولی و ابوحامد کرمانی) و شهرها و ولایات دورتر، از قبیل همدان (عین‌القضات، رشیدالدین فضل‌الله)، فارس (روزبهان بقلی)، کاشان (جمال‌الدین کاشانی)،

آمل (ابن اسفندیار) و آذربایجان (شبستری) و تا مناطق دورتر، نظیر آسیای صغیر (محمد ملطیوی) و شبه‌قاره هند (میر سید علی همدانی و تقی الدین کاشانی) گسترش یافته است (زرقانی، یاحقی و علی حوری، ۱۳۹۱). این قلمرو گسترده معنوی در دو بُعد زمان و مکان است که نام او را به عنوان شاعر دوران ساز بر سر زبان‌ها انداخته است.

سنانی با نوآوری و به گونه‌ای مؤثر، از تمثیل‌ها و پندارهای پارسایانه و اندیشه‌های عرفانی بهره گرفت و شکل تازه‌ای از مثنوی پدید آورد که در آن مضامین آزاد، تمثیل‌ها و استعاره‌ها، موعظه‌های مؤثر و داستان‌های شاهان و پیامبران و اولیاء الله به گونه‌ای مبتکرانه در هم آمیخته است (ریپکا، یان و دیگران، ۱۳۷۰، ص ۳۵۷). این شیوه از تلفیق داستان و تمثیل و حکمت و تعلیم در یک اثر تا روزگار حدیقه، بی‌سابقه بود؛ بنابراین با اقبال و استقبال طبقات مختلف مواجه شد.

شهرت حدیقه

بعضی کتاب‌ها دور از حد انتظار، در گذشته‌ها مورد توجه و تأکید فارسی‌زبانان قرار گرفته‌اند. حدیقه الحقیقه که در واپسین سال‌های عمر مجدودین آدم سنانی سروده شده، سرآمد آنهاست. اگر شاهنامه فردوسی در دوره‌هایی و شاید هم در همه دوره‌ها در کانون توجه بوده، دلیلش روشن است؛ اگر مردم با حافظ الفتی ازلی و پیوندی دیرینه داشته و کتاب او را در کنار قرآن از خود دور نکرده‌اند، هم جای تردید نیست، برای آنکه دلیلش در خودش بوده است. اما برای حدیقه قید «دور از انتظار» را به کار می‌برم، برای آنکه دست‌کم در نگاه نخست، تقریباً دلیل موجهی همانند شاهنامه و حافظ برایش به نظر نمی‌آید. نخستین مثنوی عارفانه فارسی که در اواخر دهه سوم سده ششم در غزنه تولید شده است با حکایت‌ها و تمثیل‌ها و اندیشه‌های زیاد که نه حکایت‌ها و تمثیل‌های فراوان آن، اما دست‌کم قسمی از تأملات کلامی‌اش، چندان هم در دسترس و نزدیک به فهم عموم نبوده تا شیفته‌وار بدان دل بدهند و متن آن را برای خود بنویسند و با آن زندگی کنند، چنان‌که فی‌المثل با دیوان حافظ زندگی کرده و یا شاهنامه فردوسی را همدم شب‌های تار و روزهای بی‌روزن خود داشته‌اند. حدیقه را البته بزرگان عرفان و اندیشه نه تنها می‌شناخته،

که بدان سخت معتقد بوده و از تعالیم آن در نوشته‌های خود سود می‌برده‌اند. از آن برتر، سنائی و حدیقه (الهی‌نامه) الهام‌بخش عطار و مولوی در سرودن منظومه‌های عارفانه هم بوده و هر سه مشترکاً راه تازه‌ای جلو پای شعر فارسی گذاشته‌اند؛ راهی که صدها رونده آگاه، از قبیل عراقی و خواجه و اوحدی و شیخ شبستری داشته تا به حافظ شیراز و جامی هرات و شاه نعمه‌الله ماهان رسیده‌است. سنائی در شعر فارسی، گویی همان کاری را کرد که متفکر هم‌عصر او، محمد غزالی، در دین کرده بود؛ یعنی احیای فنون و دمیدن روح عشق و عرفان در کالبد شعر بی‌روحی که کمال خود را در ستایش بی‌خردان و زورمندانی می‌دید که جز حمایت از گونه خاصی از سخن، کار دیگری نکرده بودند.

حدیقه از کتاب‌های خوش‌اقبال زبان فارسی بوده‌است. بخشی از این اقبال، به زمان تألیف و روی کار آمدن آن مربوط می‌شود. شعر فارسی تا قرن ششم هجری راه درازی را به‌شتاب پیمود و خیلی زود از دشت درشتناک «آهوی کوهی» به قلّه قصاید عنصری و بعد از آن هم امیر معزی و عثمان مختاری، بر شد و بالانشینی کرد. مثنوی‌سرایی فارسی از آفرین‌نامه بوشکور و شاهنامه ابوالمؤید بلخی گذشت و به چکاو شعر حماسی، یعنی بلندای شاهنامه رسید. اما بعد چه؟ آیا می‌شد باز هم در همان طریق گام برداشت؟ و آنها که برداشتند، به کجا رسیدند؟ سنائی راه شعر فارسی را کج کرد تا از مسیری دیگر، به افق تازه‌ای دست پیدا کند. در قصیده به حکمت، در غزل به عرفان و در مثنوی‌سرایی، به اندیشه و تعلیم و تمثیل روی آورد و پرواز در افق‌های تازه را برای شاعران پس از خود ممکن ساخت. خلق حدیقه در این افق تازه، یک بدعت بود که شعر فارسی را از سرگردانی و بلا تکلیفی نجات داد. گویی همان تغییر جهتی که بنابر روایت دیوانه لای‌خوار در زندگی سنائی اتفاق افتاد، در مسیر شعر فارسی نیز پیش آمد و راه و زندگی تازه‌ای برای آن رقم خورد.

سنائی و دیگران

سنائی در دو حوزه از دیگران تأثیر گرفته و بر دیگران اثر گذاشته‌است: فکر و شعر. شرح تعرف و احیاء علوم الدّین دو کتابی است که به نظر می‌رسد بنیان‌های فکر سنائی، زیر تأثیر آن بوده‌است.

عرفان شریعتی و مشرب فقهی سنائی، وی را به شدت به اندیشه‌های کلابادی و محمد غزالی نزدیک کرده است. با آنکه غزالی تقریباً معاصر سنائی است، هم نزدیکی مشرب و هم شهرت بی اندازه اندیشه‌های غزالی، به ویژه اثر شگرف او، *احیاء علوم الدین*، وی را با اطمینان به غزالی نزدیک کرده است. تا آنجا که در قصیده کوتاهی که از توصیف خود سخن می‌گوید، به تصریح از دمخوری با دو کتاب مهم این دو تن، یعنی شرح تعرف و *احیاء علوم الدین* یاد می‌کند (سنائی، ۱۳۵۴، ص ۳۳۷):

راهی ست حقیقت که درو نیست تکلف زنهار مکن در ره تحقیق توقف
تا چند همی خوانی منهاج به معراج احیاء علوم دین با شرح تعرف
ما بر آنیم که احتمالاً منظور شاعر از «منهاج» در مصرع یکم بیت دوم هم، *منهاج العابدین*، کتاب صوفیانه غزالی است.

وقتی مآخذ قصص سنائی در حدیقه را پیگیری می‌کنیم، در موارد متعدّد به اخذ و اقتباس‌های وی از شرح تعرف بر می‌خوریم که ما در تعلیقات، به برخی از این موارد اشاره کرده‌ایم. در میان منابع قصص و تمثیلات حدیقه، به نام تفسیر عرفانی *کشف الاسرار* میبیدی هم که به شدت به روزگار نظم حدیقه نزدیک است، بر می‌خوریم، تا آنجا که شایبه آشنایی وی با این اثر عرفانی را هم در ذهن تقویت می‌کند. علاوه بر این، تعابیر سنائی در مورد معطله و مشبهه نیز تا حدّ زیادی به میبیدی نزدیک می‌شود. اگر منابع قصص حدیقه را مبنا قرار دهیم، می‌توانیم بگوییم که *کشف الاسرار* میبیدی، *اللمع فی التصوّف* ابونصر سراج، *سوانح العشاق* احمد غزالی و *رساله قشیریه* از منابع مورد مراجعه وی بوده است (زرقانی، ۱۳۸۱، ص ۲۶). از شعرای پیشین، سنائی بنابر قراینی به دو استاد مسلّم پیش از خود، رودکی و فردوسی، نظر داشته و آثار آنان را می‌خوانده است.

دلایل آشنایی سنائی با شعر رودکی زیاد است او در قصیده ای که در وصف الحال خود سروده است (سنائی، ۱۳۵۴، ص ۱۰۵۹) می‌گوید:

مُرد سنائی که همانا نمرد مردن آن خواجه نه کاریست خرد
جان گرامی به پدر باز داد کالبد خاک به مادر سپرد
از ملکی با ملکی رفت باز زنده کنون شد که تو گفتی که مُرد